

بخش دوم

پیوندیهودیان

با فرهنگ ایران زمین



پروفسور امنون نتصر در این
بخش از گفت و گوها به
بیان پیشینه تاریخی یهودیان
ایران و سهم فرهنگی آنان
در این سرزمین می پردازد

گفت و گوی می ویکم

مدارس مذهبی "گنج دانش" در کنار مدارس "اتحاد" در ایران فعال شد



شلمو کهن صدق (راست) حییم موره (وسط) و يتسحاک مئیر لوی (مؤسس مدارس "گنج دانش" در ایران)

پرسش - شما در گفت و گوهای پیشین تعریف کردید که چگونه مدارس آلیانس فرانسه به ایران آورده شد و شیوه آموزش در کشور را دگرگون کرد و تحولی در زندگی یهودیان ایران به وجود آورد و هم زمان شمار قابل توجهی از دانش آموزان مسلمان نیز در آن جا درس خواندند و به مقامات عالی رسیدند. ولی بی تردید آلیانس تنها رشته مدارس یهودی نبود که به ایران آورده شد. می خواهیم درباره مدارس دیگر نیز مطالبی بشنویم.

پاسخ - پیشتر می خواهیم بر این نکته نیز انگشت گذارم که درست است که آلیانس با برپائی مدارس خود در تهران و دیگر شهرهای ایران یک دگرگونی آموزشی، به ویژه در شهرهای بزرگ مانند تهران، همدان، اصفهان، شیراز، کرمانشاه و سنندج پدید آورد، و سپس شعباتی از مدارس آلیانس در تویسرکان و نهاوند و نقاط دیگر نیز گشایش یافت، ولی هم زمان با تلاش های آلیانس، خود ملت ایران نیز دست به کار شده بودند تا سیستم آموزشی کشور را متحول

کنند. در همان سال هائی که نخستین مدارس آلیانس در ایران برپا گردید، شماری از دلسوزان ایرانی نیز به فعالیت های مشابهی برای مدرنیزه کردن شبکه مدارس ایران پرداختند.

پرسش - آیا منظور شما وزارت معارف (آموزش و پرورش امروز) ایران است و یا آن که افراد غیردولتی این گونه فعالیت ها را آغاز کردند؟

پاسخ - من تصور می کنم که پایه گذاران این امر افراد غیردولتی بودند و در این رابطه می خواهم نام فردی را بیاورم که بزرگداشتی نیز در مورد او شده باشد. سخن از میرزا حسن تبریزی است که در سال ۱۸۹۷ (تقریباً هم زمان با برپائی نخستین مدارس آلیانس) مدرسه رشديه را در تهران تاسیس کرد و او را می توان پدر فرهنگ ایران دانست. او هم تلاش بسیار کرد که در برنامه های درسی مراکز آموزشی ایران دانش روز آموزش داده شود و برنامه آن از جمله شامل دروسی مانند فیزیک و شیمی نیز باشد.

تردیدی نیست که در تمام کشورهای اسلامی این گونه علوم از دیرباز تدریس می شد، زیرا اگر چنین نبود ما دانشمندان بزرگی چون زکریای رازی و ابن سینا و دیگران نمی داشتیم. در آن دوران، در رشته های جبر و هندسه دنیای اسلام واقعاً در ردیف نخست قرار داشت.

ولی شکی در این نیست که به مرور زمان، نوعی انحطاط و پس روی در روند فرهنگ ایران آغاز شد که دقیقاً نمی توانیم آغاز آن را مشخص کنیم. ولی هنگامی که به دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه می رسیم، بی تردید این انحطاط فرهنگی به صورت بارزی محسوس بوده و آمدن آلیانس را می توان بی شک یک تحول بزرگ تلقی کرد.

پرسش - هنگامی که شما از "آلیانس" نام می برید، منظورتان رشته مدارس است که در بسیاری از شهرهای یهودی نشین ایران با نام "اتحاد" برپا گردید؟

پاسخ - بله بعدها نام آن را به "اتحاد" تغییر دادند. تصور می کنم که حدود سال ۱۹۳۵ بود که طبق دستور رضاشاه برای ایرانی کردن مدارس موجود، و نه تنها مدارس یهودی، بلکه مدارس ارامنه و میسیونرها و دیگران نیز، به آن ها دستور داده شد از معیارهای تعیین شده توسط وزارت معارف پیروی کنند تا در سراسر ایران یک نوع هماهنگی و یکسانی در شیوه تدریس به وجود آید. این معیارها در مورد مدیران مدارس و آموزگاران و دبیران نیز برقرار گردید و اعلام شد که آنان نیز باید شهروندان ایرانی باشند.

با انتشار این دستور بود که شماری از مدیران مدارس آلیانس که تبعه فرانسه بودند، شهروندی ایران را پذیرفتند که یکی از آن ها مسیو کهنکا نام داشت. در این مرحله بود که نام مدارس آلیانس نیز به "اتحاد" تغییر یافت که ترجمه همان واژه فرانسوی است.

تصور می کنم که از سال ۱۹۴۶ و یک سال پس از جنگ جهانی دوم بود که رشته مدارس یهودی دیگری جلدیدی نیز توسط روحانی یهودی هاراو ایتسحاق میئر لوی (הרב יצחק מאיר לוי Rabbi Isaac Meir Levi) در ایران برپا شد. او لوی در سال ۱۹۴۳ به ایران آمده بود تا به یهودیان لهستانی که از چنگال نازی ها گریخته و خود را به ایران رسانده بودند، و از جمله گروهی که "کودکان تهران" نام گرفته و به ایران پناهنده شده بودند، یاری برساند.

امیدوارم فرصتی باشد که درباره این کودکان نیز مطالبی بگوئیم. این ها کودکان یتیم یهودی لهستانی بودند که از چنگال آلمان نازی گریخته و به ایران پناهنده شده بودند و ملت ایران آنان را با آغوش باز پذیرفته بود و لازم بود که آنان به سرزمین اسرائیل انتقال یابند تا بتوانند سر و سامان بگیرند.

راو لوی که خود زاده لهستان بود، در آن هنگام به ایران آمده بود تا به ویژه برای یهودیان و مسیحیان لهستانی که از چنگال نازی ها فرار کرده و خود را به اتحاد شوروی رسانده بودند، مقادیری آذوقه و خواروبار بفرستد. بخش عمده ای از این افراد به تدریج به سوی جمهوری های آسیای مرکزی روی آورده اند و به ویژه در ازبکستان و از جمله در شهرهای تاشکند، سمرقند و بخارا مأوا گرفتند.

این روحانی یهودی در مدت اقامت در ایران، همچنین متوجه شد که رشته مدارس آلیانس دچار انحطاط گردیده و سطح تحصیل در آن ها تنزل کرده است.

در این جا می خواهم علت این پس روی را نیز توضیح دهم و آن این که در همان ابتدای جنگ جهانی دوم فرانسه از آلمان شکست خورد و به اشغال نیروهای نازی درآمد. توجه کنید که دفتر مرکزی آلیانس در شهر پاریس قرار داشت و از آن هنگام توان ادامه فعالیت از این سازمان گرفته شده بود. یعنی آن ها دیگر نمی توانستند به مدارس خود در رومانی و مراکش و مصر و تونس و لیبی و ایران، نه پول بفرستند و نه کمک فرهنگی و تدریسی برسانند.

بدیهی است که وقتی پول و بودجه وجود ندارد اداره کردن مدرسه و استخدام آموزگاران و دبیران نیز امکان پذیر نیست. پائین آمدن سطح تدریس در چنین وضعی یک امر بدیهی است. ولی یک موضوع دیگر نیز وجود داشت و آن این که برنامه مدارس آلیانس کاملاً سکولار بود و توجه چندانی به میراث فرهنگی یهود و مبانی دینی آن نمی شد. تدریس زبان عبری و خواندن تورات و فراگرفتن نیایش های یهودی در برنامه درسی این مدارس قرار نگرفته بود. شاید هم علت آن بود که این مدارس به روی همگان باز بود و به یهودیان اختصاص نداشت.

تدریس امور اختصاصی مربوط به دین یهود، همچنان در مکتب خانه های قدیمی صورت می گرفت.

سران مدارس آلیانس بیشتر به آموزش فرهنگ فرانسوی و نه فرهنگ یهود توجه داشتند. آن ها می گفتند که ما باید از یک یهودی ایرانی شهروندی درست همانند یک نفر یهودی فرانسوی یا انگلیسی مدرن بسازیم که هم بتواند زبان فارسی را خوب تکلم کند و هم یک زبان خارجی را بلداند و برای خود و جامعه بتواند عنصر مفیدی باشد. در چنین حال و هوایی بود که تدریس مباحث مذهبی را در مدارس آلیانس کنار گذاشته بودند.

راو لوی که یک یهودی ارتودوکس بود، و در مکتب یهودیان متعصب مذهبی در لهستان پرورش یافته بود، به فکر افتاد که از طریق تماس و توافق با روحانیون اعظم جامعه یهودیان در داخل ایران و همچنین یهودیان نیویورک، رشته مدرسی به موازات مدارس آلیانس در ایران برپا سازد. این روحانی یهودی در اجرای برنامه خود موفق شد که این امر تا حدود زیادی مرهون یاری رسانی از جانب راو هرتسوگ پدر زنده نام حییم هرتسوگ (חיים הרצוג Chaim Herzog)

بود که بعدها به مقام ریاست جمهوری اسرائیل رسید و پیش از آن یک ژنرال محبوب ارتش دفاعی اسرائیل بود.

در همان زمانی که مدارس آلیانس با نبود بودجه روبرو بود، راو لوی توانست مبلغ کلانی را بسیج کند و چندین مدرسه را با نام "گنج دانش برپا سازد که نام آن ها به زبان عبری אוצר התורה (Otsar Hatorah) بود که به همان مفهوم گنج دانش و آموزش تورات است.

آن ها نه تنها چند مدرسه مستقل خویش را برپا ساختند، بلکه تا حدود زیادی مدارس آلیانس را نیز - دست کم از نظر تامین بودجه و پرداخت هزینه ها - زیر بال حمایت خود گرفتند. در هر حال برپائی مدارس گنج دانش کوشش فرهنگی دیگری برای یهودیان ایرانی بود که چند شهر و مرکز جمعیتی آنان را شامل می گردید.

با آن که این مدارس دارای برنامه تدریسی گسترده مذهبی بود، دروس غیرمذهبی نیز به طور یک سان در آن تدریس می شد و حتی شماری از معلمان "گنج دانش" و شماری از مدیران این مدارس یهودی، ایرانی مسلمان بودند که این خود یک نمونه دیگر از اشتراک فرهنگی محسوب می گردید.

پرسش - یعنی می توان گفت که از نظر برنامه درسی، مدارس گنج دانش شبیه همه مدارس دیگر بود، همراه با برخی درس های دینی؟

پاسخ - بله، درس های دینی از جمله شامل آموزش زبان عبری و فراگیری کتاب مقدس و همچنین نیایش های مختلف یهودی بود. به زبانی دیگر، در این مدارس، یهودی ایرانی را مذهبی می کردند، در عین حال که او دروس عادی و غیرمذهبی را نیز فرا می گرفت.

در این رابطه بسیار مهم است که برادران غیریهودی ما نیز این مطلب را بدانند که یهودیان ایرانی، در مجموع و در مقایسه با همکیشان خویش مثلاً در اروپای شرقی، افراد مذهبی متعصب نبودند. افراط نمی کردند و تعصبی نداشتند.

فراموش نکنیم که در جنگ جهانی دوم، هیتلر شمار زیادی از یهودیانی را نیز که ارتودوکس، یعنی دارای تعصب مذهبی محسوب می شدند همراه با میلیون ها یهودی غیرارتودوکس به قتل رساند. پیش از هیتلر، شمار زیادی از یهودیان لهستانی ارتودوکس محسوب می شدند.

با آن که گفتم یهودیان ایرانی به طور سنتی دور از تعصب مذهبی بودند، ولی راو لوی در مدارس گنج دانش تا حدودی توانست شماری از دانش آموزان ایرانی را به سوی باورهای ارتودوکس اروپای شرقی بکشاند. این پدیده موجب بروز نوعی تضاد بین جوانان یهودی نسل پیش رفته و به اصطلاح روشنفکر ایرانی با جوانانی شد که در مدارس گنج دانش تحصیل کرده بودند. این تضاد فرهنگی موضوعی است که باید در چارچوب جداگانه ای مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

از آن جا که این رشته گفت و گوهای ما درباره فرهنگ یهودیان ایران و رابطه آن با فرهنگ ملی ایران زمین است، جا دارد به موضوع دیگری نیز اشاره کنیم و آن هم همکاری های فنی و حرفه ای است که از دهه شصت میلادی بین ایران و کشور اسرائیل به وجود آمد.

در پانزدهم ماه مارس ۱۹۵۰ دولت وقت ایران به نخست وزیری محمد ساعد اعلام کرد که کشور اسرائیل را به صورت دوفاکتو به رسمیت می شناسد. از نظر حقوق بین الملل، هنگامی که کشوری کشور دیگر را حتی به صورت دوفاکتو به رسمیت می شناسد، این اقدام را نمی شود باطل کرد و همیشه به قوت خود باقی می ماند و هیچ کشوری نمی تواند از نظر قانون بین المللی این شناسائی رسمی را پس بگیرد.

ارتباطات فرهنگی بین ایران و اسرائیل از همین تاریخ و به صورت تدریجی آغاز شد و به موازات آن تماس ها و همکاری های دیگری نیز برقرار گردید - که ما در این گفت و گو به جنبه های فرهنگی بسنده می کنیم. در سال های دهه شصت میلادی، در چارچوب این همکاری های فرهنگی، صدها نفر از اهل فن و دانش در ایران برای انجام کارآموزی تخصصی و بهره گیری از تجربه هائی که اسرائیل در راه پیشبرد سرزمینش اندوخته، به این کشور آمدند و همچنین شماری از جوانان ایرانی برای ادامه تحصیل وارد دانشگاه های اسرائیل شدند. این کارآموزان و دانشجویان در پایان دوره کارآموزی یا تحصیلات دانشگاهی به ایران بازگشتند و توانستند تجربه و دانش خود را در خدمت وطن خویش قرار دهند .